

کتاب تاریخی

## ( خلفاء بعد از پیغمبر )

قیافه و حالات عمر: عمر مردی بلند قامت و سرخ رو بود. جلو سرش مو نداشت. دارای گونه‌های باریک و سبیل پرپشت بود. عمر در ماه ذیحجه سال ششم بعثت در سن ۲۷ سالگی سه روز پس از ایمان آوردن حمزه سیدالشهداء ایمان آورد. عمر پانصدوسی و نه حدیث از پیغمبر نقل نموده و جماعتی مانند عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و قتاده از او روایت کرده‌اند.

در اینجا توجه خوانندگان گرامی را بیک نکته جلب میکنم و آن این است که علمای عامه بر بزرگان شیعه ابراد می‌گیرند که در نقل روایات و شرح حال ائمه خود راه اغراق می‌پیمایند و اصولاً اهل غلو هستند و حال آنکه تعصبی که علمای عامه در نقل حالات پیشوایان خود و غلو در باره آنان بخرج میدهند براتب شدیدتر و بیشتر است و ما در خلال سطور زیر این ادعا را ثابت خواهیم کرد.

ابن ماجه و حاکم در صحیح خود از ابی بن کعب روایتی از پیغمبر نقل میکنند که پیغمبر فرمود در روز قیامت خداوند اول به عمر سلام میگوید و با او مصافحه میکند. (شکی نیست که این روایت از جعلیات زمان معاویه است و الا کیست که نداند اگر بنا باشد خداوند در روز قیامت بکسی سلام کند و با او مصافحه نماید شخص خاتم انبیاء است آیا این روایت میخواهند بگویند عمر از رسول خدا بالاتر است؟)

زهده عمر: عبدالله بن عیسیٰ میگوید در دو طرف گونه‌های عمر دو خط سیاه که نشانه جریان اشک از خوف خدا بود وجود داشت قتاده میگوید: عمر در زمان خلافت لباسی از پشم شتر که چندجای او بالیف خرما وصله داشت بتن میکرد و در حالتیکه تازیانه بردوش میگرفت در مجامع عمومی گردش کرده و متخلفین را تادیب مینمود. در هر کوچی ای که بر روی زمین هسته خرما میدید بر میداشت و بخانه فقر ابرتاب میکرد تا از او استفاده کنند.

صاحب تاریخ خلفاء مینویسد محمد بن حنفیه گفت روزی از پدر بزرگوارم سؤال کردم که افضل صحابه بعد از پیغمبر کیست؟ فرمود ابی بکر گفتم بعد از او؟ گفت عمر. ترسیدم اگر پرسم بعد از او؟ بگوید عثمان بدینجهت گفتم بعد از او شما؟ فرمود نه من بکنفر از افراد عادی مسلمین محسوب میشوم (ممکن است از نظر مردم گنک اینطور باشد و علی علیه السلام هم همین اشاره کند ولی آیا مردم

هوشیار هم چنین قضاوت میکنند؟ مگر علی نه آنکس است که پیغمبر در باره او فرمود اسلام قائم  
 بوجود علی است؟ و حال آنکه روایت زیر را، زمخشری در بیع الابرار نقل میکند  
 که پس از نزول آیه حرمت خمر، عمر شراب نوشید و مست شد و در حال مستی  
 بر مقتولین مشرک بدر نوحه سرائی کرد پیغمبر شنید و خواست عمر را تازیانه  
 بزند عده ای شفاعت کردند و رسول خدا از او صرف نظر کرد. با آنکه زمخشری  
 از علمای متعصب عامه است و این روایت را نقل میکند چگونه علی بن ابیطالب از افراد  
 عادی مسلمین و عمر افضل صحابه بعد از پیغمبر خواهند بود؟ فاعتبروا یا اولی الالباب  
 علم و دانش عمر: علمای عامه میگویند عمر با اندازه ای دانشمند بود که چند حکم داد و خداوند  
 در قرآن احکام او را تأیید کرد یکی در باره حجاب که قبلاً او حکم داد سپس در قرآن تأیید شد  
 « این عقیده با تصریحی که خود عمر در زمان خلافت کرده منافات دارد  
 زیرا عمر گفت: همه مردم از من دانشمند ترند حتی زنان پشت پرده صاحب کتاب الغدیر  
 نیز از طرق عامه روایتی برتائید ادعای ما از عمار یا سرنقل میکنند که عمار گفت:  
 با عمر در بیابان بودم عربی از خلیفه پرسید که من جنب شده ام تکلیفم در نماز  
 چیست؟ عمر گفت نمازی بر تو نیست. من گفتم ای خلیفه چنین نیست. آیا بخاطر  
 داری که وقتی با هم مسافرت کردیم و هر دو محتاج آب شدیم و آب نیافتیم چون  
 دستور تیمم آمده بود من مثل حیوان در خاک غلطیدم و نماز خواندم و تو اعتنا نکردی  
 وقتی وارد مدینه شدیم داستان را بر عرض پیغمبر رساندیم فرمود ای عمر تو بد کردی ولی عمار  
 کرد و نکرد آنگاه ترتیب تیمم را تعلیم فرموده عمر بصورت عمار فریاد کشید و گفت  
 یا عمار اتق الله ( یعنی حرف نزن ) عمار گفت خلیفه اگر مایل نیستی حرف نمیزنم»  
 هیبت عمر: علمای عامه میگویند عمر مردی مهیب بوده و آنقدر که مردم  
 از تازیانه او واهمه داشتند از شمشیر حجاج نداشتند. فریاد زنی حامله را بحضور  
 عمر آوردند همینکه صدای خلیفه بلند شد آن زن از ترس بچه سقط کرد و نیز  
 میگویند که عمر در موجودات نیزال عقاب تصرف داشت بطوریکه باد و خاک و  
 آب و آتش مسخر و فرمانبردار او بودند و داستانهای زیر را در اثبات این مدعا  
 نقل میکنند. بیهقی و ابونعیم در دلائل النبوة از عده ای که یکی فرزند خود  
 عمر است نقل میکنند که گفت پدرم قشونی بسرداری ساریه بجنک فرستاد پس از  
 چندی یکروز بر فراز منبر مشغول ایراد خطبه بود که یکمرتبه سه بار فریاد زد  
 یا ساریه الجبل! مردم گفتند یا امیرالمومنین چه بود؟ گفت در دل من خلجان نمود  
 که قشون اسلام در حال فرار هستند سردار لشکر را ندا دادم که بکوه پناه ببرند  
 پس از چندی قاصد آمد عمر از او جریان را سؤال کرد، قاصد گفت بلی در جنک  
 نهاوند در حال فرار بودیم که صدای شما بگوش ما رسید ما نیز کوه را پناه گرفته  
 به لشکر دشمن حمله کردیم و بر آنان فائق آمدیم

(علمای شیعه میگویند چون خبر شکست قشون اسلام بمدینه رسید حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود اگر لشکر کوه را پناهاگاه خود قرار میدادند فتح میکردند ای عمر برو به منبر و به سالار لشکر امر کن که بکوه تکیه کنند عمر گفت یا ابوالحسن جنک در نهاوند است و مادر مدینه من چگونه امیر لشکر را فرمان دهم؟ حضرت فرمود باد صدای ترا خواهد رساند این بود که عمر فریاد زد: یا ساریه الجبل) و نیز علمای عامه میگویند پس از فتح مصر رود نیل از جریان افتاد مردم به عمرو عاص فاتح مصر گفتمند رود نیل سالی جریان دارد و یکسال ندارد چاره جز این نیست که دوشیزه زیبایی را باید بجواهرات زینت نموده با اجازه پدر در نیل افکنیم تا آب نیل جریان یابد، عمر و عاص گفت این عمل از نظر اسلام حرام است لیکن از کار قبلی مواخذه نمیکنم زیرا اسلام کارهای زشت گذشته را می پوشاند اما من بخلیفه باید بنویسم و کسب تکلیف کنم. عمر و عاص داستان را به عمر نوشت عمر دو نامه نوشت یکی به عمرو عاص و یکی به رود نیل و دستور داد که نامه رود نیل را در رود بیفکن چون نامه ها رسید عمرو عاص نامه رود نیل را مطالعه کرد دید خلیفه نوشته است: (بنام خدا این نامه است از بنده خدا عمر امیرالمومنین برود نیل، اگر جریان تو از طرف تو است تو را لازم نداریم و اگر از طرف خدا است جاری باش) پس از آنکه این نامه را برود نیل افکنند دیگر رود نیل از جریان نیفتاد «علمای شیعه میگویند اگر این داستان درست باشد خداوند برای آنکه مردم مصر بخدا معتقد شوند و حجت بر آنان تمام باشد این امر را انجام فرمود همانطور که از نظر امام حجت بر فرعون همین رود نیل را با امر او بجریان انداخت» و نیز علمای عامه میگویند: سالی در مدینه زلزله شدیدی روی داد عمر دست بر زمین گذاشت و گفت مگر من بر روی تو بعدل رفتار نمیکنم فوراً زمین آرام گرفت «علمای شیعه میگویند این جریان در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام بوده است اگر در زمان عمر هم بوده مردم متوسل بحضرت علی شدند و حضرت علی علیه السلام دستی بر زمین گذاشت و فرمود اگر اشراط الساعة نیست (یعنی اگر قیامت نشده است) آرام بگیر و فوراً زلزله ساکن شد» و نیز علمای عامه میگویند یکی از قراء همیشه در معرض تهدید حریق بود عمر بیکنفر از اهل آن قریه گفت از طرف من بآتش بگو عمر میگوید از این قریه دور شو از آن پس هیچگاه در آن قریه حریقی روی نداد «از این قبیل داستانها و کرامات علمای عامه و خاصه به پیشوایان خود نسبت میدهند والله اعلم بحقایق الامور» شغل عمر: نغمی که یکی از مورخین است میگوید عمر قبل از خلافت و قبل از اسلام بتجارت مشغول بود ولی از خود عمر روایتی است که چون مداز خلافت به بیابان افطح رسید گفت الحمد لله گفتند چه بود؟ گفت در همین بیابان من از طرف عبد الله بن جزعان شتر چرانی میکردم. عمر و عاص گفت: از بدبختی من همین بس که مثل منی باید از طرف يك مرد شتر چران حاکم و عامل باشم زیرا خودم در بیابان افطح عمر را دیدم که باحالی پریشان شتر چرانی میکرد.